

## متن پیاده سازی شده

### بسم الله الرحمن الرحيم

#### کلام مرحوم خوئی در مورد کلام اخباری ها

از دیگر افرادی که در مورد کلمات اخباری ها تحقیق دارند مرحوم خوئی می باشند. ایشان همسو با اندیشه مرحوم شیخ انصاری مطالبی دارد. ایشان می فرماید: عقل در سه جا حضور دارد؛ به تعبیر ایشان ادراک عقل از سه حال خارج نیست.

1. حضور عقل در ملاکات احکام و مصالح و مفاصد؛ یعنی عقل درک مصلحت ملزمه یا مفسده ملزمه کند

2. حضور عقل در درک حسن و قبح. در واقع درک لزوم اگر حسن باشد یا درک قبح اگر اجتناب باشد. مثل این که عقل درک حسن اطاعت مولی و قبح معصیت مولی را می کند.

فرق مورد اول با دوم این است که در اولی درک منافع و مضار بود و گویا درش حکم و حتمیتی وجود نداشت، ولی مورد دوم یک مرحله بعد می باشد که در آن عقل می گوید این کار حسن است و حسن یعنی کاری که باید انجام شود و فاعل هم باید ثواب دریافت کند و قبح یعنی کاری که باید ترک شود و فاعلش هم باشد ملامت شود. مثل حکم به وجوب اطاعت، حرمت معصیت، وجوب نظر در معجزه مدعی نبوت که عقلی است و نمی تواند شرعی باشد چون هنوز پیغمبری ثابت نشده است.

3. حضور عقل در مسائل نظری؛ بعنوان مثال عقل درک می کند که بین وجوب شیء و وجوب مقدمه اش ملازمه است، ملازمه بین وجوب شیء و حرمت ضد. عدم امکان اجتماع امر و نهی که اگر امر کرد نمی تواند نهی داشته باشد و... این ها تماما عقلی است. البته اگر یک وجوب شرعی هم داشته باشد با ضمیمه به همدیگر نتیجه می دهد.

در مورد سوم حرفی از مصلحت و مفسده نیست کما این که صحبت از حسن و قبح نیست. حسن و قبح مربوط به عقل عملی است در حالی که ملازمات مربوط به عقل نظری است؛ یعنی همان عقلی که گوید تسلسل و دور باطل است همان عقل هم می گوید: بین وجوب شیء و وجوب مقدمه ملازمه است، در واقع درک یک مسأله نظری و در واقع مربوط به هست نیست می باشد نه درک یک باید و نباید. در این جا عقل گوید بین وجوب ذی المقدمه و وجوب مقدمه ملازمه هست یا گوید ملازمه نیست درک هست و نیست است؛ لذا عقل نظری است

حال باید دو مسأله بررسی شود:

اولا: در این سه جا کدام مورد مستلزم حکم شرعی است.

دوما: اخباری ها چه چیزی را انکار می کردند که می گفتند قطع عقلی حجت نیست.

مرحوم خوئی می فرماید:

نسبت به درک مصلحت و مفسده ملزمه از سوی عقل: عقل از این طریق نمی تواند به حکم شرعی برسد؛ چون اگر عقل

مصلحت کاری یا مفسده کاری را فهمید یک دفعه به عنوان حکم عقلی حرف می زند که مشکلی ندارد ولی اگر بخواهد به

حساب شارع حرف بزند و حکم شرعی را بیان کند این درست نیست؛ چون عقل موانع عملی که مصلحت دارد را از کجا درک کرده است؛ بعنوان مثال دموکراسی - حکومت مردم بر مردم - این وقتی در اروپا مطرح شد، مورد استقبال قرارگرفت یا تفکیک قوا به مجریه و مقننه و قضائیه و این که هر کدام وظیفه جدا داشته باشند یا کارهایی که الان به نام اقتصاد و بانک مطرح است

و .. این ها را عقل بشر می فهمد ولی نمی تواند بگوید من که می فهمم دموکراسی خوب است و آن را لازم می دانم شارع هم خوب و لازم می داند. بله این را زمانی می تواند بگوید که به جوانب دموکراسی رسیده باشد و همچنین فهمیده باشد که موانع و مزاحم ندارد در حالی که عقل نمی تواند به وجود یا عدم وجود موانع پی ببرد. اتفاقا همین دموکراسی خیلی مورد چالش است.

برخی گویند از بدترین شکل های حکومت، دموکراسی است؛ این که هر کسی یک رأی داشته باشد یک نخبه تحصیل کرده ی فهمیده، یک رأی دارد و بچه تازه بالغ شده هم یک رأی دارد، این را کدام عقل و منطق می پذیرید و اگر مسأله ی دو مرحله ای را مطرح کنند به این بیان که مردم نخبه ها را انتخاب کنند و نخبه ها حکام را انتخاب کنند باز همین مشکل پیش می آید که آن نخبه انخف یک رأی دارد و آن جوان تازه بالغ شده یک رأی دارد. اگر هم بخواهند تقسیم کنند که بگویند رأی او ضریب 6 دارد و رأی دیگری ضریب 10 دارد و ... اصلا قابل اجراء نیست یا همین حقوق بشر که این قدر مورد استقبال است خیلی موادش مورد چالش است.

کلام مرحوم خوئی این است که شما وقتی مصالح یک چیزی را می فهمید خیلی مواقع مفاسد آن به مرور زمان معلوم می شود یا مثلا مفسده ملزمه عمل را عقل می فهمد، حال اگر بخواهد به حساب شارع حرف بزند باید تمام جهات این عمل را بداند با این شرائط چطور می خواهید به این عقل اعتماد کنید و حکم شرعی را بفهمید. مسائل ارزشی مثل مسائل تکوینی است مثل این که گاهی می گویند فلان چیز ضرر دارد بعد معلوم می شود منافعی دارد، همانطور که در مورد داروها این مطلب پیش می آید. بشر خواص اشیاء را به مرور می فهمد. در سال 1350 این بحث بود این آپاندیس در بدن زائد است و برخی آن را خارج می کردند ولی امروزه می گویند خیلی خواص دارد. این مطلب فقط در تکوین و دارو و مرض نیست بلکه در اعمال و حسن و قبح هم است. مرحوم خوئی می گوید: ما از طریق درک مصالح و مفاسد نمی توانیم به حکم شرعی برسیم، بعد هم می فرماید: روایتی هم که گوید ان دین الله لا یصاب بالعقول یا روایتی که گوید لیس شی ابعده من دین الله من عقول الرجال قدر متیقنش همین مورد است. در نتیجه ایشان می فرماید: اگر اخباری ها این را می گویند درست می گویند.

ایشان کلا بساط قانون ملازمه را جمع می کند. چون قاعده ملازمه برای همین جا است. ایشان می فرماید این کبرایی است که صغری ندارد. الزام را باید کسی بگوید که مولویت داشته باشد و عقل مولویت ندارد.

اما مورد دوم: حضور عقل درحسن و قبح اشیاء. گفتیم گاه عقل رسماً علی الاطلاق حکم به حسن یا حکم به قبح می کند. سه مثال می زنند: حسن اطاعت، قبح معصیت، حسن نظر در معجزه مرحوم خوئی می فرماید: در این جا عقل درک مناط نمی کند بلکه داوری می کند. ایشان می فرماید: ما این حکم عقل را قبول داریم، ولی نکته این است که از این وجوب یا حرمت عقلی حکم شرعی در می آید؛ اگر بخواهد از این حکم عقل به اطاعت، حکم شرعی مولوی بدست بیاید باز سوال این است که این وجوب اطاعت خودش وجوب اطاعت دارد یا نه؟

توضیح: یک وقت شارع می فرماید: نماز بخوان عقل گوید این دستور مولی را اطاعت کند ولی اگر قانونگذار گفت من را اطاعت کن بعد بگوئیم عقل می گوید: اطاعت مولی لازم است، حال اگر گفتیم از این حکم شرعی در می آید پس از اطیعوا عقلی هم حکم شرعی در می آید و این تسلسل است یا مثلاً شارع فرمود: اقیموا الصلاه حال عقل می گوید: این اقیموا را اطاعت کن. اگر بگوئیم حکم عقل به اطاعت یک اطیعوا شرعی بدنبال دارد خود این اطیعوا که حکم شرع است را عقل گوید اطاعت کن و فرض این است که به مجرد این که عقل حکم کرد اطیعوا شرع یک اطیعوا دیگر می آورد چون حکم به العقل حکم بالعقل که این منجر به تسلسل است یا مثلاً شارع می فرماید: من را مخالفت نکن بگوئیم عقل می گوید شارع را مخالفت نکن خوب یکی از مواردش هم این است که مخالفت نکن را مخالفت نکنم باز از این مخالفت نکن که عقل می گوید حکم شرعی در می آید که عقل را مخالفت نکن و این منجر به تسلسل می شود؛ لذا آقایان گویند: اطیعوا الله و اطیعوا الرسول اوامر ارشادی است. اوامر و نواهی ارشادی مواردی هستند که مستقل نیست و پشت سرش درک عقل که بعد بخواهد حکم شرع بیاید وجود ندارد. این مطلب مفصل در فقه و عقل آمده است .

مثال دیگر برای مورد دوم: مسأله وجوب نظر در معجزه. اگر بگوئیم وجوب نظر در معجزه فقط درک مصلحت است، عقل وجوب را نمی گوید. خوب به چه ملاکی باید در معجزه نظر کنیم. اگر بگوئیم به ملاک قول پیغمبر درست نیست چون فرض این است که قول پیغمبری هنوز ثابت نشده است. اگر حسن اطاعت و قبح معصیت یا وجوب نظر در معجزه را به عقل نسبت ندهیم نمی توانیم به شرع نسبت دهیم. منتهی عقل در اطاعت و معصیت حکمی که از آن در می آید حکم شرعی مولوی نیست... این که گویند عقل ام الحجج است همین است چون حجیت تمام نهادهای مطرح به عقل است، حتی حجیت شرع یعنی حجیت قول امام و قول پیغمبر و قول خدا به عقل است. ما نمی توانیم به قول خدا برای حجیت قول خدا تمسک کنیم و باید سراغ عقل برویم و لذا ام الحجج است... مرحوم خوئی می گوید این درست است ولی از این حکم شرعی در نمی آید. البته ایشان نمی فرمایند: که نظر

اخباری ها به این مورد بوده است یا نه؟

به نظر ما قطعاً نظر اخباری ها به این قسم نیست.

قسم سوم: درک عقل نظری. در جایی که عقل یک هست و نیست را درک می کند مثل ملازمه بین واجب و مقدمه اش، ملازمه بین وجوب شی و حرمت ضد. مرحوم خوئی می فرماید: این جا هر چه عقل بگوید قبول است و اگر به یک حکم شرعی ضمیمه شود ممکن است از آن حکم شرعی دیگر ثابت شود. در اصول فقه بحثی بود تحت عنوان ملازمات عقلیه مستقل که بحث قاعده ملازمه است داریم و یکی هم ملازمات عقلیه غیر مستقل که در آن جا پنج مورد مطرح می شود 1. اجزاء 2. وجوب مقدمه 3. مسأله ضد 4 اجتماع امر و نهی 5. دلالت نهی بر فساد. در این جا ایشان گوید درک عقل سند است؛ مثل این که شما گوئید: قانونگذار نماز را واجب کرده است و عقل گوید هر که نماز را واجب کرده است، مقدماتش هم واجب است. نماز واجب است را شارع فرمود اما این که هر چه که واجب شد مقدمه اش هم واجب است این حکم عقل است. از این طریق به وجوب مقدمات نماز می رسیم یا به حرمت اضداد نماز می رسیم.

سوال: آیا اخباری ها نظر به این مورد سوم داشته اند یا نه؟ مرحوم خوئی چیزی نمی گوید و ظاهرش هم این است که اخباری ها نظر به این مورد ندارند البته این در کلمات صاحب حدائق است.

**الحمد لله رب العالمین**